

## تغییرپذیری جامعه

مهرداد نورائی\*

### چکیده

همسو نبودن عوامل فعال در جامعه، همواره تغییراتی پدید می‌آورد که بیش از هر چیز ناشی از تباین عملکرد این عوامل است. هر جامعه تحت تأثیر کنش متقابل میان عوامل حفظ وضع موجود و عوامل جدید، تغییراتی متناسب با ظرفیت خود پیدا می‌کند. این تغییرات را معمولاً به دو دسته «دروازا» و «بروزا» تقسیم می‌کنند. تغییرات «دروازا» قاعدتاً تلاطم اجتماعی در پی ندارند و برای جامعه و تعادل ساختاری آن تهدیدی محسوب نمی‌شوند. ولی در تغییرات «بروزا» این احتمال وجود دارد که فرایند عادی تحول ساختار اجتماعی، دچار اختلال شود. به ویژه در تحولات ناگهانی ممکن است ساختار اجتماعی تا حد فروپاشی به خطر بیفتد.

**کلیدواژه‌ها:** ساختار اجتماعی، سیستم اجتماعی، تغییرات «دروازا» تغییرات «بروزا»، تغییر ناگهانی جامعه سنتی، پویایی فرهنگی

### مقدمه

هر جامعه، همواره در حال تغییر است و به نسبت‌های متفاوت، در فرایند تخریب ساختاری و بازسازی قرار دارد. در این فرایند، تأثیر عوامل «بروزا» به حدی جدی است که صرف مطالعه تغییرات در جامعه از دیدگاه «دروازا» مفهوم خود را از دست داده است. در این زمینه ژرژ بلاندیه (Georges Balandier) جامعه‌شناس معروف فرانسوی، بر این باور است که بررسی پویایی درونی صرف، دیگر کفایت نمی‌کند؛ زیرا هر سیستم اجتماعی دارای روابط بیرونی نیز هست.

\* دانشیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی Email: mehrdad@ihcs.ac.ir

در عصر حاضر، حتی سنتی‌ترین جوامع از تغییر مصون نیستند و در این فرایند تغییر، فرهنگ، نقش اصلی را ایفا می‌کند؛ زیرا فرهنگ به سبب سرشت پویایی خویش، مکانیسم تطبیق‌پذیری خود را به کار می‌اندازد، همراه با تغییرات متحول می‌شود و تداوم جامعه را تضمین می‌کند. از طریق این مکانیسم، فرهنگ، نخست تغییرات را به خود هموار می‌سازد و سپس به تدریج پذیرای آن می‌شود. به این معنی که میزان تغییرپذیری هر جامعه با ظرفیت فرهنگی آن جامعه تناسب دارد.

### ۱. تغییرپذیری جامعه

جامعه به اندام‌واره‌ای می‌ماند که به سبب رویارویی دائمی عوامل حافظ وضع موجود و عوامل تغییرزا، همواره در حال پویایی دائمی به‌سر می‌برد. در واقع، بازسازی ساختاری جامعه، کنشی خودبه‌خود نیست و به ظرفیت تغییرپذیری هر جامعه بستگی تام دارد. تأثیر این پویایی بر ساختار جامعه به نحوی است که حفظ وضع موجود، حتی در بطنی‌ترین حالت آن میسر نیست و بازسازی بدون تغییر فاقد معناست. به طوری که به سبب ناپایداری عوامل اجتماعی، جامعه، پیوسته در معرض سرآغازی نوین قرار دارد و این دیالکتیک تداوم و توقف است که باعث می‌شود جامعه همواره صورت مکانی برای خلاقیتی جدید را به خود گیرد (Balandier, 1981:70). گورویج جامعه‌شناس معروف فرانسوی در این زمینه اظهار می‌دارد که هر واقعیت اجتماعی برپایه سازشی ناپایدار قرار دارد که به واسطه نوسان موجود میان تداوم و عدم تداوم، نمی‌توان آن را مهار کرد (Balandier, 1981:43).

مسلم است که برخی خصیصه‌های مشترک و با دوام تا مدت مدیدی ظاهراً شرایط کلی جامعه را به همان صورت موجود حفظ می‌کند؛ به گونه‌ای که تغییری در تحرک حیاتی و آگاهی اجتماعی به چشم نمی‌خورد. ولی زمانی که همان مجموعه به ظاهر یکپارچه و ساکن، مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد، جریان دائمی تغییرات در آن نمایان می‌شود (Rodanson, 1967:41). تعادل ناپایدار ساختار اجتماعی و پویایی سرشتی آن، نشان می‌دهد که همواره بخشی از بازسازی، متوجه تغییرات بوده است.

مناسبت دارد برای تبیین دقیق‌تر موضوع به تعریفی از ساختار اشاره شود. ساختار اجتماعی به نوعی انسجام و یکپارچگی اطلاق می‌شود که صرفاً نه تجربی و نه نظری است و بنابراین از طریق منطق یا رابطه علی حاصل نمی‌شود. بلکه بافتی است که تار و

بود آن را عوامل متعددی به وجود آورده است؛ بی‌آنکه ترکیب این عوامل، حاصل جمع یک‌یک آنها باشد و بی‌آنکه تفکیک آنها در ساختار، از یکدیگر میسر باشد. به طوری که این پدیده صرفاً به صورت یک مجموعه قابل درک و فهم است... ساختار را می‌توان پدیده‌ای تجربی دانست؛ ولی تجربی دانستن آن در لحظه و زمانی که در آن به سر می‌بریم، میسر نیست. ساختار پدیده‌ای است بنا شده، ولی ساختمان آن براساس منطق علی بنا نشده است؛ بلکه واقعیتی است که مفهومی متشکل و سازمان یافته دارد (Vanderleeuw, 1955: 656).

سیستم اجتماعی، با پذیرش پیوسته تغییرات، تعادل کلی و انسجام داخلی خود را حفظ می‌کند. در تمام جوامع، در عین وجود تمایل به تغییر، گرایش نیز مبنی بر مقاومت در برابر آن وجود دارد. به بیان دیگر هر جامعه در عین اینکه خواستار تغییراتی ساختاری است، بر حفظ تعادل داخلی خود نیز اصرار دارد. ولی به هر صورت، هیچ جامعه‌ای بدون تغییر باقی نمی‌ماند (Khosrokhavar, 1977: 53).

برای دریافت میزان کامیابی در جوامعی که اصطلاحاً به جوامع «در حال گذار» گفته می‌شود، می‌بایست ظرفیت و توان نخبگان آن جوامع را در مهار ساختن تضادهای حاصل از تغییر سنجید.

در بررسی تغییرات اجتماعی، اشتباه خواهد بود که تفکیکی تحت‌عنوان تغییرات ساختاری و غیرساختاری به عمل نیاید؛ زیرا ساختار جامعه همواره با عوامل غیرساختاری مرتبط است که به ندرت دیرپا هستند. همچنین میان شرایط پیدایش عوامل ساختاری تفاوت‌هایی وجود دارد (Balandier, 1965: 3).

در تغییرات سریع ساختاری، گاهی سیستم اجتماعی مختل می‌شود. در واقع دلیل ناپیوستگی میان دو ساختار که یکی ساختار جامعه مورد نظر و دیگری ساختار حاصل تغییرات است، نشانه ناسازگاری، در جهت همزیستی است. به طوری که می‌توان گفت در جامعه، هر تغییر ناگهانی و جهشی (Mutation)، زمینه پدید آمدن ساختاری جدید می‌شود و تا زمانی که تغییر ساختاری به وجود نیامده باشد، نمی‌توان از تغییر ناگهانی جهشی سخن به میان آورد، و کاربرد این لفظ، صرفاً در مورد تغییر یا تغییراتی است که به مفهوم گذار از یک ساختار به ساختار دیگر باشد.

لازم است همواره به تفاوت میان ناپایداری اجتماعی ناشی از تغییر ناگهانی از یکسو و تعارضات اجتماعی اجتناب‌ناپذیر خود ساختار از سوی دیگر، توجه شود. این

تعارضات برخلاف تغییر ناگهانی، امری است عادی که هر جامعه در جهت رساندن خود به شکل و قالبی مشخص نیازمند آن است (Nisbet, 1984: 383).

علاوه بر نابرابری در قبال پذیرش تغییرات در بخش‌های متفاوت جامعه، نکته حائز اهمیت، ادامه بقای شرایط پیشین، پس از حدوث تغییرات است. در این مورد هوگارت (Hoggart) جامعه‌شناس معروف آمریکایی می‌گوید: «وضعیت و حالت جدید با وضعیت و حالت پیشین پیکره واحدی می‌سازد و تا مدتی مدید به صورت نحوه زیستی جدیدی از وضعیت پیشین ظاهر می‌شود. در شرایط حدوث تغییرات، تمایل افراد بر این است که به‌طور متناوب به سیستم‌های ارزشی متعددی رجوع کنند. به این ترتیب تأثیر تغییرات به میزان فشاری بستگی پیدا می‌کند که وضعیت جدید بر وضعیت پیشین وارد می‌سازد (Hoggart, 1970: 222). چگونگی ماهیت تغییر، سؤالی است که پیوسته در نظریه‌های جامعه‌شناسی مطرح می‌شود. برخی با بسته تلقی کردن سیستم، می‌گویند که می‌بایست دلایل تغییر را در خود ساختار جستجو کرد. پارسونز (Parsons) جامعه‌شناس آمریکایی عقیده دارد ایجاد ابداعات، همواره در پی بروز عدم تعادل در جامعه مطرح می‌شود. نظریه پرداز دیگری بنام بلاذوری (Baladhori)، با ارائه نمونه جامعه‌ای با خصیصه نیمه‌فئودالی اظهار می‌دارد که چنین جامعه‌ای سعی بر آن دارد تا خود را عیناً بازسازی کند؛ آنچنان که به صورت ساختاری، دافع ابداعات درآید. جامعه‌شناس سرشناس، نیزبت (Nisbet)، در این باره می‌گوید: مفهوم تغییر اجتماعی به خودی خود به غلط چنین القا می‌کند که تغییرات منشأ داخلی دارند. در جهت اثبات اینکه تغییرات همیشه درون‌زا نیستند، وی مورد امپراطوری انکا (Incas) را مطرح می‌سازد که پیش از آنکه از میان رفتن آن ناشی از اضمحلال داخلی باشد، حاصل فتح اسپانیایی‌هاست. ریمون بودن (Raymond Boudon) جامعه‌شناس معروف فرانسوی، خصیصه درون‌زا و برون‌زا بودن یک فرایند تغییر را به شدت وابسته به ماهیت این فرایند و مقطع زمانی در نظر گرفته شده می‌داند. به عقیده او به طور کلی، طرفداری از درون‌زایی تغییرات اجتماعی (آن‌طور که غالباً مارکسیست‌ها و کارکردگراها اعتقاد دارند) و یا برون‌زایی (به مانند نیزبت)، کاملاً بی‌معناست.

بلانديه جامعه‌شناس معاصر فرانسوی، به نوبه خود اظهار می‌دارد که پویایی درونی برای تغییر جامعه کفایت نمی‌کند. وی می‌افزاید پویایی ایجاد شده به واسطه عامل

خارجی، می‌تواند بر کل سیستم اثرگذار باشد؛ تا جایی که در پاره‌ای موارد ممکن است بر آن غالب شود (Balandier, 1981: 46-286).

پیش از پرداختن به حالت‌های متفاوت تغییرات جامعه، تأکید بر این نکته ضرورت دارد که سازوکار تغییرات در فرایندهای مختلف آن می‌تواند اشکال متفاوت و متنوعی به خود بگیرد؛ بدون اینکه در این زمینه، هیچ نوع برتری و هیچ نوع بار ارزشی وجود داشته باشد.

حتی نحوه زیست سنتی هم که اساس آن، ساختاری است با هنجار قدیمی، از پویایی اجتماعی در امان نمی‌ماند. در واقع هم‌ساز شدن با جامعه به قصد تداوم وضع موجود معنی ندارد و عنوان کردن آن صرفاً نقابی است که بر پویایی قالب‌های اجتماعی زده می‌شود (Mandras, 1983: 32, Maffesoli, 1983: 32, Freund, 1976: 121-122).

بررسی تغییرات اجتماعی از نظر فرهنگی روشن می‌سازد که از این طریق تداومی نسبی میان آنچه از پیش وجود داشته و آنچه به تازگی وارد سیستم شده است، برقرار است. بدین معنی که فرهنگ، همواره در حال برخورد با تغییرات و تطبیق خود با این تغییرات است.

وارد شدن هر نوع ارزش فرهنگی، به تحقیق، واکنش‌هایی در جامعه برمی‌انگیزد و با پدیدار شدن برخی تغییرات ناگهانی با ماهیت خارجی، ممکن است عکس‌العمل‌ها به حدی شدید باشد که افشاری از جامعه به حاشیه رانده شوند. در واقع باید گفت صرفاً آن دسته از ویژگی‌های فرهنگی جدید می‌توانند کارکرد اجتماعی داشته باشند که با پیشینه جامعه تطبیق لازم را پیدا کنند.

تحول فرهنگی جامعه در حال تغییر، به خودی خود، میان عوامل فرهنگی تعارض ایجاد نمی‌کند، زیرا هر فرهنگ دارای سازوکاری است که به کمک آن، تغییرات را بر خود هموار می‌کند و در عین وفاداری به اصل خود، امکان جذب نوآوری را فراهم می‌سازد. در واقع این سازوکار به فرهنگ امکان می‌دهد خود را با تغییرات تدریجی تطبیق دهد. مشکل اجتماعی زمانی ظاهر می‌شود که در برخورد سیستم فرهنگی با سیستمی دیگر، سیستم اخیر سعی در تحمیل ارزش‌های خود داشته باشد. خصوصاً که اغلب تحمیل ارزش‌ها از طرف خارجی‌ها، به قصد سلطه‌جویی صورت می‌گیرد. این امر در جوامعی که همچنان وابستگی خود را به ارزش‌های سنتی حفظ کرده‌اند، مقاومت‌هایی را به صورت پنهان و آشکار برمی‌انگیزند. این نوع مقاومت‌ها را می‌توان

غالباً به عدم توانایی این جوامع در جذب تغییرات و تطبیق خود با آن تعبیر کرد. به عبارت دیگر، این واکنش‌ها بیش از هر چیز برآمده از مشکلات ناشی از پذیرش تغییرات است؛ نه خود تغییرات.

میشل دوکاستر جامعه‌شناس فرانسوی، درخصوص غالب کشورهای در حال توسعه می‌گوید، اینها قادر به جذب و درک تکیه‌گاه ذهنی تکنولوژی غربی نیستند. این جوامع با آن بخش از تکنولوژی که در ظاهر جلوه نمی‌کند، آشنائی ندارند (De coster, 1971: 35). بدین معنی که در کشورهای صاحب تکنولوژی، پیشرفت تدریجی و زمان طولانی گذار از سنت به مدرنیته، این امکان را فراهم آورده است که آنها با تغییرات، تطبیق بهتری پیدا کنند. نتیجه اینکه پیروی از الگوی تغییرات نزد آنها به پیروی از جنبه‌های ظاهری محدود نمی‌شود و پشتوانه‌های ذهنی آن را نیز در برمی‌گیرد. به طوری که در این فرایند تحولی، مردم ذهنیت ابزاری را که به کار می‌برند نیز دارند.

در مورد کشورهای در حال توسعه که خود را به سختی با تغییرات و ارزش‌های تحمیلی غرب تطبیق می‌دهند، در پاره‌ای موارد، نیروی دافعه بروز می‌کند، یعنی ساختار سنتی آنها سربلند می‌کند و اهمیت می‌یابد. قابل ذکر است که این واکنش و برخورد دافعه، چندان هم فراگیر نیست و شامل خود محصولات صنعتی و جاذبه‌های تجهیزات و منافع مادی حاصل از آن نمی‌شود. بلکه صرفاً فرهنگ وابسته به آن را دفع می‌کند. به این ترتیب الگوهای سنتی، پس از پدید آمدن تغییراتی که منشأ خارجی دارند، همچنان به بازسازی روابط اجتماعی پیشین ادامه می‌دهند و این در حالی است که این روابط دیگر با شرایط اقتصادی جدید و سیاست‌های مربوط به آن سازگاری ندارد. در واقع در چنین شرایطی، سرعت تغییر ساختار اجتماعی بیش از سیستم‌ها و نهادهائی است که ساختار می‌بایست روابط میان آنها را سازمان دهد (Balandier, 1981: 222).

## ۲. نتیجه‌گیری

تمام جوامع، همواره در حال تغییر می‌باشند و هر یک به درجاتی متفاوت حرکتی دائمی را ظاهر می‌سازند و این جریانی است که شروع آن به معنی به هم خوردن ساختار، و پایان آن، بازسازی ساختاری است. در مورد جوامع در حال «مدرنیزاسیون»

تحقیق از نظر آسیب‌شناسی، با توجه به آهنگ و ماهیت تغییرات اجتماعی میسر می‌شود و قابل درک می‌گردد.

در مجموع چنین به نظر می‌رسد که توسعه اقتصادی، مسئله‌ای است عمیقاً وابسته به پدیده فرهنگی و تشکیلات نهادی جامعه. و به این صورت تغییرات اجتماعی پدیده‌ای است جمعی و کلی که میزان پذیرش آن به پاره‌ای توانایی‌ها بستگی دارد. به این اعتبار می‌توان گفت بیشتر تغییراتی که با بار مثبت همراه می‌باشند، حاصل پویایی داخلی جامعه است. در مورد ایران به‌طور اخص، باید خاطرنشان ساخت تغییراتی که در چند دهه گذشته جهت پیوند دادن این سرزمین با جوامع مدرن صورت گرفت، از جمله به دلیل ارتباط ضعیف مجموعه سیستم اجتماعی با این تغییرات، محکوم به شکست شد. جامعه‌شناسان بسیاری در اشاره به موضوع پیشرفت در کشورهای در حال توسعه، آسیب رسیدن به تمامیت فرهنگی آنها را بزرگترین هزینه برای دستیابی به آن دانسته‌اند. در واقع در شرایط تغییر، پیش از آنکه فرهنگ جامعه دریافت‌کننده، فرصت تطبیق با ارزش‌های جدید و عملکردهای جدید را پیدا کند، الگوهای وارداتی، اثرات خود را تحمیل می‌کنند و موجب می‌شوند در تداوم سیستم سنتی، اختلال پدید آید و بخش عظیمی از جامعه از محیط خود منفصل شود.

## منابع

- BALANDIER, Georges 1956. Déséquilibre socio-culturels et modernisation des pays "sous-développés", in Cahiers internationaux de sociologie.
- BALANDIER, Georges 1981. Sens et puissance (les dynamiques sociales), Editions P.U.F., Paris.
- DE COSTER, Michel 1971. "L'acculturation", in Revue Diogène, Paris, Editions Gallimard, Janvier-mars.
- FREUND, Julien 1976. "Tradition et conformisme", in Horizont, korsmhe.
- HOGGART, Richard 1970. *La culture du pauvre*, Editions Minuit, Paris.
- KHOSROKHAVAR, Farhad 1977. "Modernisation et appareil d'Etat, Du rapport entre la modernisation et L'appareil d'Etat en Iran, Paris, Ecole des hautes études en sciences sociales.

- MAFFESOLI, Michel 1983. “*Epistémologie de la vie quotidienne, vers un formisme sociologique*, in Cahiers internationaux de sociologie, Janvier-Juin.
- MENDRAS, Henri 1983. *Le changement social*, Editions Armand Colin, Collection U, Paris.
- NISBET, Robert 1984. *La tradition sociologique*, Editions P.U.F., Paris.
- RODANSON, Maxime 1967. “*Nationalisme et lutte de classe*”, in Revue Partisan, No. 59-60, Mai-août.
- VANDER LEEUW G. 1955. *La religion dans son essence et ses manifestations*, Editions Payot, Paris.

